



اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان
است.
منصور حکمت

جوانان کمونیست ۱۱۷

نشریه سازمان جوانان کمونیست

www.jawanan.org

سردبیر: مصطفی صابر

۴ آذر ۱۳۸۲

۲۵ نوامبر ۲۰۰۳

سه شنبه ها منتشر میشود

کنگره کسب قدرت

رضا سمیعی

کنگره چهارم حزب کمونیست کارگری بزودی برگزار میشود. این یک واقعیت و اتفاق بزرگ است. جمع کثیری از مبارزین و فعالین کمونیست و خوشنام از سراسر دنیا، که به شهادت تاریخ در تمامی عمر ننگین جمهوری اسلامی، پرچم سرنگونی طلبی و رادیکالیسم را در ایران به دوش کشیده و مبارزه همه جانبه ای را بر علیه رژیم اسلامی سرمایه و خرافه و جهل به پیش برده اند، دور هم جمع خواهند شد. حزب در این شرایط حساس و در زمان سرانحالی سقوط جمهوری اسلامی سرمایه، جهل و استبداد میروند تا خود را برای گرفتن قدرت سیاسی و هموار کردن راه انقلاب آماده سازد. به جرات این کنگره را میتوان کنگره انقلاب نامید.

این کنگره و تصمیمات آن میتواند آینده سیاسی جامعه ایران و منطقه را رقم زند. این توقع مهم میسر است، چرا که صدها کادر ورزیده و فعال سیاسی در عرصه های مختلف این حزب، از جنبش برای برابری طلبانه زنان، جنبش دفاع از حقوق کودک، جنبش دفاع از حقوق پناهندگان و... در نهادهایی که سابقه طولانی در عرصه دفاع از حقوق انسان دارند مثل فدراسیون سراسری پناهندگان، کمیسیون المللی دفاع از حقوق زنان، کمیسیون المللی علیه سنگسار و سازمان جوانان کمونیست حزب که بازوان پرتوان و منعکس کننده آینده و خواسته های انسانی میلیونها جوان ایرانیست، میتوانند این افق روشن را به عرصه انجام برسانند.

میتوان به دنیا ثابت کرد که ما میخواهیم و میتوانیم جایی از کره خاکی جامعه ای سوسیالیستی بنا کنیم که در آن برابری، شادی و رفاه حق همگان باشد، از کار مزدی خبری نباشد و حقوق کودکان قربانی خواسته های غیر انسانی جامعه سرمایه داری نشود و بالاخره دست کثیف مذهب و خدا و قرآن و

صفحه ۶

را ببینند.» فکر کنم بیانیه شروع بکار تلویزیون حزب پاسخ شورانگیزی به همه اینها باشد. باید به کوروش مدرسی لیدر حزب، به هیات مدیره تلویزیون (علی جوادی، آذر مدرسی، آذر ماجدی، علی فرهنگ و ثریا شهابی)، به همه آن کسانی که تا همین الان در ظرف مدت کوتاهی ۶۰ هزار پوند کمک کرده اند، به کارگران پتروشیمی و نفت و ذوب آهن، به همه آزادیخواهان، به زنان، به جوانان، این قدم بزرگ و این تلاش بی سابقه را تبریک گفت. رفقا، خسته نباشید!

پاسخ شورانگیز!



کوروش مدرسی لیدر حزب کمونیست کارگری ایران اعلام کرد که **کابل جدید** در اول ژانویه ۲۰۰۴ شروع به کار میکند. همین چند لحظه پیش خواننده ای از تهران چت میکرد که «احساس میکنم جمهوری اسلامی کارش فینیش است.» در همین شماره می بینید که چطور دوستان ما با عزم و شور برای ۱۶ آذر آماده میشوند. دیروز دوست دیگری داشت از قول چند کارگر اعتصابی پتروشیمی میگفت که «حزب باید داخل ایران بیاید.» آنها میخواهند حمید تقوایی ها و اصغر کریمی ها

عراق، گرجستان، کدام الگو؟ هیچکدام!



الگوی جدید!

مصطفی صابر

آمریکا تعریف میشود. الگویی که بعد از تغییر حکومت های افغانستان و عراق توسط آمریکا و متحدینش ظاهرا به الگوی دومی در تغییر حکومت ها تبدیل شده است. این الگوی دومی از بعضی جهات صد پله وحشتناکتر از الگوی اولی است. چرا که رژیم حاکم با موشک و کروز و حمله به هرکسی که نزدیکی های «رژیم» زندگی میکند، با بستن غذا و دارو و امکانات زندگی بر روی همه ساکنین صورت میگردد. در الگوی اول ارتش و اساس قدرت هیات حاکمه، نظم سابق و اقتصادیات و شیرازه جامعه کمابیش حفظ میشود و عملیات ماشین دولتی دست به دست میشود. در الگوی دوم ارتش و قدرت طبقه حاکمه درهم کوبیده میشود و با قدرت و ارتش «آزادبخش» و یا بورژوازی جهانی جایگزین میشود. در مورد اول

صفحه ۶

بگذریم که مردم چیزی در خیال داشتند و دوم خردادی ها چیز دیگر. ولی بهر حال تغییر دولت در گرجستان در چهارچوب الگوی «انقلابات مخملی» اروپای شرقی میگنجد. گو اینکه در مورد گرجستان روشنتر از انقلابات مخملی ده سال پیش معلوم است که انقلابی در کار نیست. قدرت از دست یک بخش از طبقه حاکمه (و یا حتی هیات حاکمه) به بخش دیگر انتقال داده میشود. مردم به خیابان می آیند. اما اعمال اراده ای نمی کنند. همه چیز از بالای سر آنها تعیین میشود و دوباره به خانه برمیگردند. با اینهمه تغییر حکومت از طریق «انقلاب مخملی» یک نوع تعویض رژیم و یکجور روش برکناری یک دولت و تشکیل دولت جدید است.

این نوع تغییر رژیم، برای مثال در تمایز از «رژیم پنج» به شیوه

دست به دست شدن قدرت در گرجستان، در همین هفته، فوراً از سوی رسانه های مختلف بورژوازی «انقلاب بدون خونریزی» نام گرفت: اپوزیسیون بخش هایی از مردم را به خیابان آورد، ارتش «بیطرفی» اختیار کرد، و با اشغال پارلمان و مراکز دولتی توسط مردم و بعد کمی چک و چانه زنی در بالا (که وزیر امور خارجه روسیه میانجی بود!) بالاخره شورا دنا دازه کنار کشید و رئیس مجلس اداره امور تا برگزاری انتخابات برای تعیین کابینه بعدی را بعهده گرفت. چنین تعویض دولتی طبعاً آب در دهان دوم خردادی ها اناخت. چه میشد اگر اینها هم همینجور به قدرت میرسیدند؟ راستش فقط دوم خردادی ها نیستند که دچار چنین خیالاتی بودند. خیلی از مردم زمانی متوهم بودند که برای مثال جناح راست رژیم بدون خونریزی کنار بکشد.

زلزله سیاسی

اسد حکمت

به ۱۶ آذر نزدیک می شویم، امسال پیشاپیش دانشجویان به استقبال این روز رفته اند. دو هفته پیش اعتراض دانشجویان دانشگاه چمران اهواز که در پی کیفیت نا مطلوب غذا انجام گرفت، به بستن خیابان برای دو ساعت منجر شد. رئیس دانشگاه و فرماندار با تضرع و زاری از دانشجویان تقاضا کردند خیابان را باز کنند. هفته پیش نیز در دانشگاه اصفهان در پی افزایش شهریه دانشجویان شبانه تمامی خیابانهای ارتباطی در دانشگاه را بستند. دانشجویان دختر و پسر در صفوف متحد بر زمین نشسته بودند. جو دانشگاه به صورتی است که در روز روشن دانشجویان، بسیج و دیگر نهاد های امنیتی، اطلاعاتی را محکوم می کنند و به باد تسمخ می گیرند. فریاد آن دانشجوی دانشگاه امیرکبیر تهران هنوز در گوشم طنین انداز است. «ما دیگر پس از این به بسیج و دیگر نهادهای نظامی اجازه زورگویی در دانشگاه را نخواهیم داد و برخورد قاطعانه خواهیم کرد.»

۱۶ آذر در چنین فضایی می تواند به جرقه ای در انبار باروت فضای سیاسی ایران میلد شود، می تواند چنان تکان عظیمی به چهارچوب سست جمهوری اسلامی وارد آورد و به عنوان یک زلزله ستون فقرات پوسیده رژیم جهل و خرافه و سرکوب را به لرزه درآورد. اما همه این اتفاقات آگری است که در گرو یک واقعیت است و آن همبستگی است. این جنبش تنها یا سلاح رادیکالیسم و همبستگی آن به پیش می تازد و جواب تتمه جنبش های راست و ارتجاعی که فریاد فراندوم می زنند را در همان خیابان داده است. یکی از درسهای که جنبش به خوبی باید فرا گیرد چشم دوختن به خود است نه غیر. اگر همین امروز شعار کارگر، معلم، دانشجو اتحاد را به عمل بدل کنیم چیزی از این دستگاه کثیف اسلامی

صفحه ۳

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

مقابله با تاکتیک های رژیم در ۱۶ آذر

گفتگوی رادیو اترناسیونال با بهرام مدرسی



های اسلامی هم استفاده کردیم.

مسئله این است که در درجه اول باید سعی کنیم که کسی در این مسخره بازی آنها شرکت نکند. باید بگوئیم که ما در کنار ضدیتیمان با رژیم در مقابل خود این ارگانهای اسلامی رژیم هم می‌ایستیم در ثانی، اگر هم در آن جا حضور داریم تنها با هدف بیرون کشیدن کل آن داستان با شعارها و مطالباتش از دست انجمنی‌ها و به خیابان کشاندن آن باشد.

سیما بهاری: نظرتان در مورد فضایی که نتیجش جلسه‌دانشگاه امیرکبیر و طومار دانشجویان دانشگاه فردوسی است چیست؟

بهرام مدرسی: این گوشه‌ای از همان انبار باروتی است که به آن قبلا اشاره کردم. ۱۶ آذر نزدیکترین امکانش است که خودش را نشان دهد و منفجر شود. نه فقط در دانشگاه امیرکبیر و فردوسی مشهد بلکه در کل سطح دانشگاههای کشور و در خوابگاههای دانشجویی ما شاهد فضایی هستیم که می‌جوشد برای اعلام خودش برای نشان دادن مخالفتش با ذره ذره این حکومت و طبعاً دانشجویان خود را برای روز ۱۶ آذر هم آماده می‌کند و سعی می‌کند که خواستها و مطالباتشان را در این روز بیان کنند دو نمونه ای که آوردید حقیقتا جالب هستند. در دانشگاه فردوسی مشهد ۱۵۰۰ نفر از دانشجویان طوماری را علیه هادی ابراهیمی مدیریت امور فرهنگی دانشگاه امضا کردند. ایشان ظاهرا قرار است برود در یکی از دانشگاههای اروپایی دکترایش را بگیرد. دانشجویان دانشگاه فردوسی از تمام دانشگاههای اروپایی خواستند به خاطر سرکوب دانشجویان از طرف هادی ابراهیمی و به خاطر نقش او در جمع‌آوری و تشکیل دانشجویان اجازه تحصیل در دانشگاههای خود را به وی ندهند. دانشجویان دانشگاه فردوسی به نظر من کاملا حق دارند، هادی ابراهیمی جایش نه در دانشگاه فردوسی بلکه در هیچ دانشگاهی نیست. در دانشگاه امیرکبیر جلسه علنی را برگزار کردند و علیرغم حضور وسیع وابستگان به وزارت اطلاعات در این تجمع دانشجویان حرفشان را زدند و حتی آنها را مسخره کردند. این دو نمونه به نظر من فضای عمومی دانشگاهها را نشان می‌دهد فضایی که قبلا به آن اشاره کردم.

سیما بهاری: از هادی ابراهیمی صحبت کردید آیا اینکه خود دانشجویان دانشگاه فردوسی اقدام کردند در خارج کشور چه اقداماتی را برای شما در دستور کار می‌گذارد؟

بهرام مدرسی: سازمان جوانان

سیما بهاری: رژیم سعی دارد اعتراضات ۱۶ آذر را با کمک انجمنهای اسلامی و دوم خردادی‌ها به مراسمهایی در سالنهای تبدیل کند، چرا؟ موفق خواهد بود؟

بهرام مدرسی: رژیم همیشه ترس داشته است از اینکه مردم متحد و متشکل بیایند و خواسته هایشان را اعلام کنند، حرفشان را بزنند و اساسا آن حکم پایه ای که لحظه به لحظه زندگی جوانان است، آن «نه» بزرگشان به جمهوری اسلامی و خواست سرنگونی آن را بیان کنند. خود پروژه دوم خرداد و خود پروژه انجمن های اسلامی و مجموعه اصلاح طلبان و غیره و غیره قرار بود مردم را به خانه بفرستند در مورد ۱۶ آذر هم به نظر می‌رسد رژیم می‌خواهد با استفاده از انجمن های اسلامی و ورشکسته های دوخردادی ۱۶ آذر را در سالنهای سرپوشیده در دانشگاه‌ها برگزار کنند و سر و تهش را هم بیآورند این مهر تایید می‌گذارد بر بحثی که ما مدتی پیش در مورد انجمن های اسلامی کردیم و گفتیم که این انجمن ها را باید دور زد. این حرکت و اقدام رژیم و انجمنهای اسلامی باید با تحرك بالای دانشجویان چپ و آزادیخواه جواب بگیرد. باید از سالن ها بیرون آمده و یا در همان سالن ها تبدیل بشود به اعتراضات رادیکال و عمیق مردم و جوانان. من فراخوانم این است که در این روز اعتراضات را از سالن ها بیرون بیاوریم، در محیط دانشگاه برگزار کنیم و حتما آترا به بیرون دانشگاه بکشانیم. مردم و جوانان خودشان را آماده کرده اند که روز ۱۶ آذر بیایند اطراف دانشگاه ها و اگر انجمن اسلامی های و دوخردادی ها با همکاری نیروهای امنیتی رژیم و کمیته های انضباطی سعی می کنند این مراسم را به سالن های سرپوشیده محدود کنند، ما باید در مقابلش سعی کنیم این مراسم را بیرون بیاوریم، حتی بیرون از دانشگاه و سعی کنیم مردم همصد و با شعار زنده باد آزادی، زنده باد برابری، مرگ بر جمهوری اسلامی این روز را گرامی بدارند. اعتراضات هم فقط مربوط به این روز نمی شود، روزهای قبل و بعد از ۱۶ آذر را هم داریم.

سیما بهاری: چه استفاده ای از اینکه خود دولت اعلام می‌کند ۱۶ آذر را برگزار کنید می‌شود کرد؟ این بالاخره امکانی برای تجمع است.

بهرام مدرسی: قطعا از این استفاده خواهیم کرده درست همانطور که از بازی تیم های مختلف فوتبال برای بیان اعتراضات استفاده کردیم. درست همانطور که از جلسات انجمن

فعال جنبش جوانان و دانشجویی در ایران بگویند که اخبار اعتراضاتشان را باید به دست ما برسانند. ما اینرا بلندگو میکنیم و حمایتی وسیع جهانی را برای رسیدن به خواسته های آنها جلب میکنیم.

سیما بهاری: در رابطه با احمد باطبی و روبرو شدنش نظرتان چیست؟

بهرام مدرسی: احمد باطبی را متأسفانه دوباره ربودند. اخباری که به دست ما رسیده حاکی از اینست که رژیم رسماً اعلام کرده که احمد باطبی دستگیر شده و برای خنثی کردن فشار بین المللی که به رژیم بود به ایشان امکان دادند که با وکیلش و خانواده اش صحبت کند. خانواده احمد باطبی را تهدید کرده‌اند. این اقدامات به نظر من در کنار کل تلاش رژیم برای نجات خودش قرار می‌گیرد. سازمان جوانان کمونیست خواهان آزادی فوری احمد باطبی و همه زندانیان سیاسی دیگر است. ما تمام تلاشمان را خواهیم کرد که احمد باطبی را از زندان بیرون بکشیم. این موقعیت امروز رژیم اسلامی است که هر کاری می‌کند و هر قدمی بر میدارند و هر کسی را می‌گیرند و هر کسی را اذیت می‌کنند، خود این تبدیل میشود به صحنه اعتراض مردم برای خنثی کردن آن اقدامات رژیم. دستگیری احمد باطبی هم جزئی از این است. من امیدوارم احمد باطبی به زودی آزاد شود. حالش خوب باشد و بتوانیم آزادی تمام آن عزیزان و دستگیرشدگانی که هنوز در بند جمهوری اسلامی هستند را بدست بیاوریم و کل دم و دستگاه سرکوب و شکنجه جمهوری اسلامی را جارو بکنیم و یکبار برای همیشه با قدرت حزب کمونیست کارگری ایران و با قدرت انسانهای آزادیخواه و برابری طلب جامعه ای لایق انسان امروز را به وجود بیاوریم.

سیما بهاری: در خارج کشور به مناسبت ۱۶ آذر چه اقداماتی در دستور دارید؟

بهرام مدرسی: از طرف مریم طاهری مسئول خارج کشور سازمان جوانان کمونیست، به تمام واحدهای سازمان جوانان کمونیست آماده باش داده شده است. این واحدها آماده هستند همراه با تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری وسیعترین حمایتها را از اعتراضات دانشجویان سازمان بدهند. مرکز خبری سازمان جوانان کمونیست کماکان وجود دارد. ما سعی میکنیم که اخبار اعتراضات مردم و دانشجویان را با سرعت منعکس کنیم. این مرکز اما تنها با حمایت و همکاری همه دست‌اندرکاران اعتراضات جوانان و دانشجویان میتواند کارش را انجام دهد، بنابراین فراخوان من این است که این فرصت را غنیمت بشمارید! از امکانات سازمان جوانان کمونیست و حزب کمونیست کارگری ایران برای انعکاس اخبار مبارزاتتان استفاده کنید و سعی کنید هر خبری یا اتفاقی را به دست ما برسانید

فعال جنبش جوانان و دانشجویی در ایران بگویند که اخبار اعتراضاتشان را باید به دست ما برسانند. ما اینرا بلندگو میکنیم و حمایتی وسیع جهانی را برای رسیدن به خواسته های آنها جلب میکنیم.

سیما بهاری: در رابطه با احمد باطبی و روبرو شدنش نظرتان چیست؟

بهرام مدرسی: احمد باطبی را متأسفانه دوباره ربودند. اخباری که به دست ما رسیده حاکی از اینست که رژیم رسماً اعلام کرده که احمد باطبی دستگیر شده و برای خنثی کردن فشار بین المللی که به رژیم بود به ایشان امکان دادند که با وکیلش و خانواده اش صحبت کند. خانواده احمد باطبی را تهدید کرده‌اند. این اقدامات به نظر من در کنار کل تلاش رژیم برای نجات خودش قرار می‌گیرد. سازمان جوانان کمونیست خواهان آزادی فوری احمد باطبی و همه زندانیان سیاسی دیگر است. ما تمام تلاشمان را خواهیم کرد که احمد باطبی را از زندان بیرون بکشیم. این موقعیت امروز رژیم اسلامی است که هر کاری می‌کند و هر قدمی بر میدارند و هر کسی را می‌گیرند و هر کسی را اذیت می‌کنند، خود این تبدیل میشود به صحنه اعتراض مردم برای خنثی کردن آن اقدامات رژیم. دستگیری احمد باطبی هم جزئی از این است. من امیدوارم احمد باطبی به زودی آزاد شود. حالش خوب باشد و بتوانیم آزادی تمام آن عزیزان و دستگیرشدگانی که هنوز در بند جمهوری اسلامی هستند را بدست بیاوریم و کل دم و دستگاه سرکوب و شکنجه جمهوری اسلامی را جارو بکنیم و یکبار برای همیشه با قدرت حزب کمونیست کارگری ایران و با قدرت انسانهای آزادیخواه و برابری طلب جامعه ای لایق انسان امروز را به وجود بیاوریم.

سیما بهاری: در خارج کشور به مناسبت ۱۶ آذر چه اقداماتی در دستور دارید؟

بهرام مدرسی: از طرف مریم طاهری مسئول خارج کشور سازمان جوانان کمونیست، به تمام واحدهای سازمان جوانان کمونیست آماده باش داده شده است. این واحدها آماده هستند همراه با تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری وسیعترین حمایتها را از اعتراضات دانشجویان سازمان بدهند. مرکز خبری سازمان جوانان کمونیست کماکان وجود دارد. ما سعی میکنیم که اخبار اعتراضات مردم و دانشجویان را با سرعت منعکس کنیم. این مرکز اما تنها با حمایت و همکاری همه دست‌اندرکاران اعتراضات جوانان و دانشجویان میتواند کارش را انجام دهد، بنابراین فراخوان من این است که این فرصت را غنیمت بشمارید! از امکانات سازمان جوانان کمونیست و حزب کمونیست کارگری ایران برای انعکاس اخبار مبارزاتتان استفاده کنید و سعی کنید هر خبری یا اتفاقی را به دست ما برسانید

از صفحه ۱

الگوی جدید!

بورژوازی جهانی خیاالش تخت است که با دولت مربوطه کنار خواهد آمد. در مورد دوم باید یک دولت جدید ساخته شود. و می بینیم که در مورد عراق چطور کشاکش بین قطب های مختلف بورژوازی (تروریسم دولتی غرب، تروریسم اسلامی و ناسیونالیست ها) به یک سناریوی سیاه کامل منجر شده است.

حقیقت اینست که این هر دو الگو در نهایت یک محتوا دارند. در واقع بیان متفاوت یک پدیده واحدند و حتی گاه به هم تبدیل میشوند. اینها الگوهای متفاوت بورژوازی عصر ما برای تغییر دولتها و دست به دست کردن قدرت در درون طبقه بورژوا در مناطقی است که این امر بدون بحرانهای حکومتی و جدالهای حاد در درون طبقه حاکم و قطبهای جهانی بورژوازی امکانپذیر نیست. این ها در عین حال الگوی بورژوازی برای مقابله با جنبش های انقلابی و جلوگیری از بقدرت رسیدن خود مردم و طبقه انقلابی عصر ما طبقه کارگر است.

برای مثال الگوی انقلاب مخملی اروپای شرقی در جایی مثل یوگوسلاوی (که تنها مورد هم نبود) به جنگ داخلی و زдохورد های قومی و حالت سناریو سیاه و سرانجام اشکال اولیه همان رژیم چنچی که در افغانستان و عراق بشکل کامل آترا مشاهده کردیم، تبدیل شد. یا الگوی افغانستان به روشنی نشان داد که دولت کزازی دست ساخته «رژیم چنچ» آمریکا چیز بیشتری جز یک طالبان رام و «متمن» و طرفدار غرب از کار در نیامد. کمابیش چیزی که میشد یا یک «انقلاب مخملی» هم به آن دست یافت.

در مورد این الگوها جا دارد که بیشتر صحبت کرد. اما غرض از این یادداشت تذکر اینست که بدلائل تفاوت اوضاع ایران، هیچکدام از این دو الگو در ایران تکرار نخواهد شد و نباید بشود. عمده ترین تفاوت اوضاع ایران با تحولات اروپای شرقی و یا تحولات عراق و افغانستان در این است که ما اینجا با یک انقلاب واقعی روبروئیم. حالت کلاسیکی برای انقلاب، یک بحران عمیق اقتصادی و سیاسی رژیم اسلامی. یک بن بست عمیق حکومتی. ساختار سیاسی و نظامی پیچیده که امکان تکرار الگوی اروپای شرقی را به جمهوری اسلامی نمی دهد. یک نسل پرشور و آگاه و مبارز دامن در صحنه. زنده بودن تجارب انقلاب ۵۷ و یک طبقه کارگر

صفحه ۳

بحث داغ علیه حجاب کودک در فرانسه منصور حکمت حضور دارد!

نادر بکتاش

در ماه سپتامبر سال جاری کتابی با عنوان «حجاب ها پایین» توسط انتشاراتی گالیمار، معروف ترین انتشاراتی فرانسه و یکی از شناخته شده ترین انتشاراتی های اروپا و جهان با سابقه ای حدود یک قرن، چاپ شده است. نویسنده این کتاب، خانم شاهدخت جوان، یکی از طرف های اصلی بحث در رسانه ها و نهادهای مختلف در رابطه با حجاب اسلامی شده است. فرانسه، به صورت کانون اصلی مشاجره جدی بر سر حجاب اسلامی در اروپا در آمده است و دولت این کشور احتمال گذراندن قوانینی در این زمینه را بررسی می کند. در این کشور چند میلیون نفر مهاجر کشورهای معروف به مسلمان (عمدتا شمال آفریقا و مستعمرات سابق فرانسه) زندگی می کنند و اسلام، به اتکا سیاست خود دولت که همه متولدین این کشور ها را مسلمان تعریف می کند، رسما به عنوان دین دوم کشور قلمداد می شود. محافل مختلف اسلامی به شدت در حال فعالیت هستند و

حومه ها چهره ای محجبه و فضا و ترمی روضه ای و قرآنی به خود گرفته اند. «ملارا» سازشکارانه فرانسه و اروپا با دول اسلامی، که عمدتاً در خدمت اهداف تجاری و دیپلماتیک بود، معضلات اسلام را در جامعه فرانسه انتگره کرده است و سیاستمداران و کارشناسان مختلف را به صرافت جستجوی راه حل انداخته است. در این فضا است که کتاب خانم شاهدخت جوان و تزه های مطروحه در آن بحث های داغ راه انداخته است.

اما بحث خانم جوان در رابطه با تر اصلی، متدولوژی برخورد با مساله و مبانی نظری این تر، و نیز در لحن، شباهت بسیاری به بحث منصور حکمت در «اسلام، حقوق کودک و حجاب گیت راه کارگر» دارد.

۱ - تر اصلی و پیشنهاد عملی «اسلام، حقوق کودک و حجاب گیت راه کارگر»، که تا کنون با این روشنی و انسجام و اصرار توسط هیچ روشنفکر یا جریان سیاسی «اسلامی» یا غربی مطرح نشده است، از زبان شاهدخت جوان بیان می شود: «من می خواهم که همه با هم، زن و مرد، فرانسوی

و مهاجر، از دولت جمهوری بخواهیم که قانونی را برای ممنوعیت حجاب برای دختران خردسال در مدرسه و خارج از آن، تصویب کند و راه حل های مختلف برای حمایت از دختران جوان قربانی تبلیغ اسلامی را بررسی کند». (نتیجه گیری و فراخوان کتاب)

۲ - متدولوژی «اسلام، حقوق کودک و حجاب گیت راه کارگر» - الف) کنار زدن اغتشاشات نظری ناشی از ربط دادن مساله حجاب کودکان به «حق دمکراتیک پوشش» و «حقوق اقلیت ها» و امثالهم، و ب) تاکید بر حقوق انسانی کودکان و مسئولیت جامعه در حفاظت از آنها، به عنوان مبانی نظری پاسخ به این معضل اجتماعی - با قلم نویسنده کتاب «حجابها پایین» مورد تاکید قرار می گیرد: «به نام لایسیته نیست که باید حجاب اسلامی را برای دختران زیر سن قانونی در مدرسه و جاهای دیگر ممنوع کرد، این کار را باید به نام حقوق بشر و حفاظت از کودکان انجام داد». (صفحه ۲۲ کتاب)

۳ - لحن مدعی و تهاجمی نویسنده در رابطه با اسلام، روشنفکران



اسلامی و روشنفکران غربی طرفدار نسبیست فرهنگی، که ویژه منصور حکمت و جریان اوست، تماماً توسط نویسنده اتخاذ شده است. هر خواننده ای که مختصری با ادبیات منصور حکمت و حرب کمونیست کارگری آشنا باشد، بلافاصله با خواندن این کتاب متوجه آن ها می شود.

شباهت ها، که در مواردی به کپی نزدیک می شود، بیشتر از این هاست و باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت. خانم شاهدخت جوان در حال حاضر درگیر پیکار برای ممنوعیت حجاب کودکان هستند و این امری شایسته همبستگی و احترام است. هر چند، عدم ذکر منبع نظری - سیاسی اصلی این مبارزه، منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری، تردیدهایی را در رابطه با صداقت و نیز کارایی مبارزه فردی ایشان دامن می زند.

از صفحه ۲ الگوی جدید!

آشکارا ضد سرمایه داری. و مهمتر از همه حضور حزب کمونیست کارگری که بروشنی طبقه کارگر را در سیاست ایران نمایندگی میکند و نقشه های بورژوازی را یکی پس از دیگری بر آب میکند و روز به روز قدرت و نفوذ بیشتری بدست می آورد.

انقلاب در ایران الگوی خاص خود را ارائه خواهد داد. الگویی که متضمن کم دردمترین و آزادترین و متمدنانه ترین راه عبور از دره نجاست جمهوری اسلامی خواهد بود. بی تردید ما کمونیستهای کارگری باید در پیشاپیش کارگران و مردم به پا خاسته و فعالانه این الگو را تعریف کنیم و به اجرا درآوریم. اما توجه و مطالعه دو الگوی فوق این حسن را دارد که آگاهانه باید از هردو اجتناب کرد. باید مانع از آن شد که به اسم «پرهیز از خشونت» و «انقلاب آرام» و یا اشکال مشخصتر آن مثل «رفراندوم» و نظیر اینها، مردم را به خانه هایشان بفرستند و قدرت را از بالا دست به دست کنند. و از سوی دیگر نباید اجازه داد که وقتی بورژوازی افق چنین دست به دست شدن از بالایی را کور می بیند به ماجراجویی و تکرار شرایط سناریو سیاه نظیر عراق و یوگسلاوی دست بزند.

از صفحه ۸

زلزله سیاسی

زندیک به تظاهرات را قطع می کند، امکان همبستگی و همکاری بین نقطه های مختلف تظاهرات در شهر را قطع کند و غیره. به شکست کشاندن این تلاشهای شوم تنها در گرو فعالیت شما در محلات است. درهای منازل را باز بگذارید، در صورت امکان در سر کوچه ها و محلات آتش راه بیندازید و جلو ورود عوامل رژیم را بگیرید، با تلفن همراه یا هر وسیله ای که می داند تمام شهر را از سیر تظاهرات با خبر کنید. البته به نظر من برای جلوگیری از ورود ماشینها و موتور سیکلت های رژیم می شود چند ماشین را نیز بر سر کوچه پارک کرد و راه را بست. در صورت امکان و با توجه به موقعیت می توان از روی پشت بام هم با اقدام به پرتاب سنگ و بمب های دست ساز به رژیم حمله ور شد و یک جنگ تمام عیار راه انداخت. به امید پیروزی

اسلامی را میشوید و میباید، بلکه به بازی مسخره غرب برای بزک کردن چهره کریه اسلام سیاسی نیز پایان خواهد. کاخ باکینگهام شام غریبان خواهد گرفت. نه، شاید هم در مخارج سفره ابوالفضل انداختن و تظاهر به اسلام دوستی اش صرفه جویی کند!

که مانند خفاشی خونخوار بر رگ جامعه بشری افتاده است نمی ماند. امسال رژیم را نه تهدید دانشجو و تشویق او و نه هیچ چیز دیگر نجات نخواهد داد.

رققا، دانشجویان ما چیزی برای از دست دادن نداریم فقط دنیای بهتری در پیش روی ماست که کلید آن در قدرت مشتتای ما و استواری گامهایمان در راه گرمی آزادی است. ۱۶ آذر روز دانشجو نامیده می شود ولی می توان این روز را به روز بزرگی در همبستگی طبقات فرو دست و دانشجویان که بسیاری خود از این طبقات هستند، برای سرنگونی رژیم تبدیل کرد. قطعاً رژیم در چنین روزی دست به تدابیر مختلفی می زند. تمام راه های ارتباطی را می بندد، تلفن ها را مسدود می کند، برق محلات

حمله قرار داده اند. در این اقدام جناحهای رقیب ارتجاع اسلامی اتفاق نظر دارند. این مومیانی ها از شروع سیل انقلاب به وحشت افتاده اند، خود را برای نبرد نهائی آماده میکنند. کاغذ سیاه کردن آقایان که هیچ، جد بزگوارشان هم جلوگیری سیل انقلاب نیست، سیلی که نه تنها دارالطوبه

و با شگفتی و وحشت فرامین خدا و دستورهای چپ و راست چپاول و کشتار دشمنان خدا را، سیاه روی سفید مبینند. آیاتی که خواننده را تروریز (ارباب) میکند و در جهنم ابدی، عقوبتی مشابه سیاه چالهای جمهوری اسلامی و طالبان را یکی پس از دیگری به او بشارت میدهد. تازه خدا در قرآن به وعده شکنجه و آزار بندگان ناخلفش در آن دنیا هم راضی نمیشود و مردانش را در همین دنیا و به عشق وصال حوریان بهشتی به کشتار «منکرین، مشرکین، منافقین و مفسدین فی الارض» اعم از کودک و سالمند می فرستد.

در باتلاق اسلام بئر ترور و کشتار را در لایله آیات پاشیده اند. علیرغم تلاش غرب در تطهیر اسلام (جایزه صلح نوبل!)، «جهان اسلام» با عبدالله گل گلستان نمی شود، بلکه اسلامی باقی میماند. دول غربی و سرمایه داری جهانی هم با اسلام سیاسی میبکنند و هم آترا حمایت و بازتولید میکنند. این دور باطل و پر از جنایت جنگ تروریستهاست. راه نجات، مبارزه بی امان و همگانی و همه جانبه با مذهب و مشتقاتش اعم از اسلام نازکتر از گل (عبادی و خاتمی) و یا کریه تر از کفتار(بن لادن و خامنه ای) است. برای کشیدن سیفون اسلام سیاسی و خلاص کردن مردم خاورمیانه و دنیا از شر «جنگ تروریستها» کمونیستهای کارگری در صف مقدم

رویدادهای هفته

اسعد کوشا

«گل» های باتلاق اسلام!

در ترکیه تحت حاکمیت کابینه حزبی اسلامی، در عرض چند روز دهها انسان قربانی بهشت رفتن چند تروریست اسلامی شدند. تراژدی ناگوار است، قلب انسان از این همه قضاوت مردان خدا بلرد میاید. لیکن ترازیک تر از آن اظهارات آقای عبدالله گل است که میگوید «علت انتحاری اسلامگرا قرار می گیرد، این است که این بمبگذاران باور دارند که ترکیه می کوشد ثابت کند که میتوان هم مسلمان بود هم دمکرات». اینکه آقای گل و شرکاء خود را روزی چندبار مسلمان میخوانند و نزدیکشان را به شارون، بوش و بلر (سه تفنگکار تروریسم بازار آزاد) پای دمکرات بودنشان میزنند، فقط میتواند لبخند بر لب خیرالنساء حسینییه باکینگهام و میهمان ابلهش بیآورد. بسیاری از مردم متملن جهان خود را آسا به مطالعه قرآن روی آورده اند (پس از ۱۱ سپتامبر فروش قرآن در کشورهای غربی افزایش چشمگیری داشته است)

بوش منفور و «غول خفته»

جمال کمانگر



دیدار بوش، این چهره منفور قرن بیست و یکم در دنیا، از انگلیس دینی بود!

مردم از چند روز قبل به «استقبال» رفتند و تصمیم گرفتند که درسی به بوش و بلر بدهند که در تاریخ ثبت شود. تظاهراتهای پراکنده یک روز قبل از آمدن بوش شروع شد. لندن رفته رفته به شکل یک شهر پلیس در آمد. اوئیفورم پوشان پلیس همه جا به چشم می خوردند. بیش از ۱۴ هزار پلیس برای سه روز دیدار بوش فراخوانده شد. دهها واحد تک تیر تیرانداز تمام ساختمانهای بلند و مشرف به محل اقامت بوش و مسیرهرا را به تصرف خود در آوردند. بوش غروب سه شنبه در میان تدابیر شدید امنیتی با یک هلیکوپتر نظامی از فرودگاه هیترو مستقیماً به کاخ ملکه منتقل شد. از ۸۰ سال پیش لندن تابحال لندن شاهد چنین تدابیر شدید امنیتی نبوده است. هنگامی که برای ایراد سخنرانی به اصطلاح همیشگی خود را سر خط سیاستهای آمریکا را بیان می کرد، میرفت بیش از ۴ هزار پلیس اسکورتش می کرد. باید به این گل سرسید دمکراسی تبریک گفت که تا این اندازه در میان مردم محبوب است! زمان برای تعرض بیشتر مردم علیه سیاستهای آمریکا و اوضاع نکتب بار جهان فرا رسیده است. روز پنج شنبه ۲۰ نوامبر یک روز بیاد ماندنی و پر شور بود. مردم از ساعتی اولیه صبح گروه گروه در مقابل دانشگاه لندن جمع می شدند تا در یک مسیر نسبتاً طولانی راهپیمایی کنند و خشم و انزجار خود را نسبت به نظم نوین جهانی ابراز دارند. این تظاهرات بیش از هر زمان دیگری مهر چپ و رادیکالیسم بر خود داشت. حضور جوانان دختر و پسر چشم گیر بود. مردم با ابتکارات جالب نفرت خود را از بوش و هیئت حاکمه آمریکا ابراز می داشتند روی اکثر پلاکاردها بوش و سیاستهای نو

در پایان تظاهرات در یک حرکت سمبلیک مجسمه بزرگی از بوش توسط مردم به زیر کشیده شد و مردم با تشویق و شعار مرگ بر بوش به تظاهرات خود پایان دادند. اما مردم در گروههای کوچک تر تاپاسی از شب همچنان به اعتراض خود ادامه دادند. طبق گزارش برگزارکنندگان تظاهرات بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر در یک روز کاری در این تظاهرات شرکت داشتند. تظاهرات ۲۰ نوامبر تاکیلی دیگر بر این داشت مردم اجازه نمی دهند امثال بوش و بلر دنیا را میدان تاخت و تاز خود کنند. مردم در جنگ جهانی تروریستها پرچم دار دفاع از انسانیت و علیه هر دو کمپ ارتجاع جهانی آمریکا و هم پیمانانش و اسلامیستها هستند.

دنیای اوسا کمال ها

مهران عظیمی

دسته جات عزاداری محله ای به راه می انداخت و حتی به کله اش قمه می زد! ماه رمضان که می شد روزه نگه می داشت اما هر شب عرق هم می خورد! اوستا کمال ملتی برای کار به ژاپن رفته بود تا پول و پوله ای جمع کند اما آنجا دوام نیاورد و سریع به ایران بازگشت. میگفت غیرتم اجازه نمی داد که زنم را تنها بگذارم! ممکن بود شیطان در جلدش نفوذ کند و منحرف شود! اوستا هر روز بارها به منزل تلفن میزد و زن بیچاره اش باید توضیح می داد که چرا تلفن را در برداشته است!!! زن اوستا بدون اجازه او حق بیرون رفتن از خانه را نداشت و اوستا هم به غیرتش می بالید! به وضوح شاهد بودم که حواس اوستا به مسائل زنان است. برای او نهایت ننگ بود که همسر او را مثلاً بد حجاب می دیدند. مدام از دیگران بد گویی میکرد که چرا فالانی به همسرش اجازه می دهد که با فلان وضعیت ظاهر شود! یارو عجب بی غیرتی است!!! البته خودش گریزهایی داشت و با چند زن در شهر های دیگر ارتباط داشت. (آخر او مرد بود!!!) میگفت مهمان به خانه دعوت نمی کند اگر هم بیاید دختر نوجوانش نباید جلوی مهمان ظاهر شود. دختر باید در اتاقش بماند. می گفت دخترش حتی حق ندارد با پسر عمو و پسر خاله اش حرف بزند!!! و اگر روزی خلایق از دخترم ببینم او را توی یک گونی می اندازم و به دره پرتش می کنم! نکته تاسف بار قضیه در همین جاست که همه آدمهای آنجا چنین تفکرات احمقانه ای داشتند و یکدیگر را برای چنین نظراتی تحسین هم می کردند! بارها صادقانه می نشستم و تمام این قضایا را برای اوستا کمال می شکافتم و به تجزیه و تحلیل نظراتش می پرداختم. از عدالت و برابری زنان و مردان می گفتم، مگر فایده داشت؟! گاهی می گفت حرفهای منطقی به نظر می رسد اما وقتی ازدواج کنی می فهمی که چه می گویم. آن وقت معنای غیرت را می فهمی! آن وقت حالت می شود که

حود هشت سال پیش بعد از بد بیاری ها و ناکامی های فراوان در یکی از شهر های کوچک و دور افتاده ایران که زیر پنجاه هزار نفر جمعیت داشت با مختصر پس اندازم و با کمک برخی از اطرفیان و دوستانم زمینی اجاره و در آن کارگاه تولیدی به راه انداختم. کارگاهم در بیرون از شهر قرار داشت و دور و برم پر از کارگاه های صافکاری و مکانیکی و پنچرگیری و... بود در این شهر هیچ دوست و آشنایی نداشتیم، می خواستم زندگی جدیدی را شروع کنم. طبیعی است که برای مردم این شهر کوچک خیلی جای سوال بودم. اصولاً آدم کم جوشی هستم و با آدمها به راحتی ارتباط برقرار نمی کنم، در آنجا بر حسب شرایط شوخی های غیرقابل تحمل و لمپنی رواج داشت. احترام آنها را نگه می داشتم و آنها هم مال مرا. خیالشان راحت بود که آدم بی خطری هستم و سر سیم به دستگاههای اطلاعاتی رژیم وصل نیست! روزی مشکلی برای یکی از همسایه ها (اوستا کمال) پیش آمد که شرح آن ماجرا اینجا لازم نیست، من هم بر حسب وظیفه ناسانیم او را راهنمایی کردم تا مشکلش حل شود. این آقا کمال که استاد صافکاری بی نظیری بود خیلی به من علاقه داشت و مدام در دفتر کارگاهم می نشست و حرف میزد و درد دل می کرد. واقعیت این است که اصلاً حوصله او و حرفهای بی مغز او را نداشتیم. مجبور بودم که مدتها او را تحمل کنم و به حرفهای پوچ و کسالت بار او گوش دهم. مدام از مسائل خصوصی دیگران را مطرح می کرد، واضح است که به چنین افرادی نمی شود اعتماد کرد و مدام باید خود را می پائیدم که جلو او حرفی نزنم که بعداً موجب دردسر شود. این اوستا کمال یک روز به خدا پیغمبر و اسلام بد و بیراه میگفت اما وقتی که محرم میشد احساسات ناسیونالیستی و دینی اش می شکفت

نباید به زنت رو بدهی! می گفت این چیزها برای ایران خوب نیست چون مردم ما رگ و غیرت دارند! اینها برای خارجی ها خوب است که خواهر و مادر ندارند! مثل سیب زمینی که رگ ندارد. یکبار هم مرا جلو همسایه های کارگاه در همین باره زیر سوال برد که به حرفهایم خندیدند! مدتی بعد دیدم که در کارم مدام ضرر می دهم و به هیچ وجه نمی توانم طلب هایم را وصول کنم، قبل از اینکه ورشکست شوم کارم را تعطیل کردم و شغلهای دیگری را تجربه کردم. اما بر خلاف گفته های اوستا کمال روز به روز عقاید و حس برابری خواهیم مستحکم تر شد و به زعم اوستا کمال همچنان بی غیرتم. چند ماه قبل سری به آن شهر زدم. یکراست رفتم سراغ اوستا کمال. مو هایش سفید سفید شده بود، خیلی از دیدنم خوشحال شد و باز بی مقدمه شروع کرد به درد دل! میگفت مشکلی در زندگیم پیش آمده، دخترم در رشته پزشکی در فلان شهر قبول شده، وقتی از این بابت به او تبریک گفتم، موجی از عصبانیت در چشمانش دیدم که ترسیدم، انگار که به جای تبریک به او فحش داده ام. می گفت غیرتم اجازه نمیدهد که دخترم را به آن شهر بفرستم ولی الان دیگر حریف دخترم نیستم، می خواهم آنقدر سرم را به دیوار بزنم تا از این زندگی و ننگ خلاص شوم. یکباره دیدم بعد از سالها به آن خانه اول رسیده ام، دیگر مثل سابق حوصله نصیحت و انتقاد از او را نداشتیم. (نرود میخ آهنی به سنگ) نتوانستم زیاد در آن شهر بمانم. اینکه اوستا کمال چگونه با این مسئله کنار آمده و یا در برابرش ایستادگی کرده برایم سوال است، دیگر از او سراغی نگرتم. خیلی برابم سخت بود. نمی خواهم طبق اصول انشا نویسی مدرسه ای از این ماجرا به نتیجه گیری پردازم و راهی را برای جلوگیری از رشد تعصبات نشان دهم. نمونه های اوستا کمال در جامعه ما کم نیستند. با چنین تفکراتی و با چنین آدمهای هر نوع آزادی طلبی و عوض کردن سیستم در ایران تنها در حد شعار باقی خواهد ماند.

را همراه با مردم خواهد گرفت و آینده بهتر را تضمین خواهد کرد. این وظیفه تک تک ماست که خبر برگزاری و تصمیمات این کنگره را به میلیونها انسان تشنه آزادی و برابری برسانیم. از تمامی رسانه های فارسی زبان و خارجی دعوت به عمل میاوریم، از روزنامه نگارهایی که وجدان کار خود را به دست صاحبان سرمایه نسپرده اند بخواهیم که بیایند و به قضاوت بنشینند و به جهانیان بگویند که حزب منصور حکمت چگونه میخواهد دنیایی بهتر را برای بشریت به ارمغان بیاورد. منصور حکمت در گوشه از سخنرانیاش در کنگره سوم حزب در

کرده مهره های مزدور و سر سپرده برای آینده آن کشورها حکومت آلتزانیو ساخته اند. یک مشت مرتجع، روسای عشیره و قوم پرست، از فسیلها و جانوران اسلامی گرفته تا ناسیونالیستهای افغانی را در شهر بن آلمان جمع کردند و نورافکن ها را بر آنها زرم کرده و آنها را به خورد مردم دادند. همین طرح را در هتلی در لندن برای آینده عراق سازمان دادند. نتایج این ها را داریم می بینیم. اما با افتخار و اطمینان میتوان اعلام کرد که در ایران آلتزانیو بعد از جمهوری اسلامی حزب منصور حکمت است، حزبی که قدرت سیاسی

را همراه با مردم خواهد گرفت و آینده بهتر را تضمین خواهد کرد. این وظیفه تک تک ماست که خبر برگزاری و تصمیمات این کنگره را به میلیونها انسان تشنه آزادی و برابری برسانیم. از تمامی رسانه های فارسی زبان و خارجی دعوت به عمل میاوریم، از روزنامه نگارهایی که وجدان کار خود را به دست صاحبان سرمایه نسپرده اند بخواهیم که بیایند و به قضاوت بنشینند و به جهانیان بگویند که حزب منصور حکمت چگونه میخواهد دنیایی بهتر را برای بشریت به ارمغان بیاورد. منصور حکمت در گوشه از سخنرانیاش در کنگره سوم حزب در

از صفحه ۹

کنگره کسب قدرت رضا سمیعی



خرافه از زندگی انسانها کوتاه شود. کنگره چهارم حزب کمونیست کارگری نقطه امید و اتکای میلیونها کارگر، زن و جوان به ستوه آمده از نابرابری در مذهب و خدا، قرآن، اسلام است. این کنگره دورنمایی روشن از رهبری مبارزه تا سقوط جمهوری اسلامی و فردایی بعد از سقوط و پیروزی انقلاب را باید ترسیم کند. در دو سال گذشته آمریکا و کل

سرمایه داری غرب برای دو کشور همسایه، عراق و افغانستان، با علم کردن مرتجع ترین شخصیت ها و احزاب راست مرتجع و دست چین

انقلاب ضد مذهبی و «مارکسیسم» عبوس

به بهانه پاسخ به آقای فضل



مصطفی صابر

شما این فرصت را فراهم کرده است که حول موضوع «طنز» به جنبه ای از مساله فوق بپردازیم. باز تاکید کنم که مساله نه حقیقتا طنز است و نه روی سخن فقط با شماست.

دوست عزیز آقای فضل!

از اینکه زحمت کشیده اید و انتقادات را نوشته اید تشکر میکنم. می بخشید طول کشید تا فرصت چاپ و پاسخ فراهم شد. ظاهرا بحث بر سر طنز است، اما به نظر من بحث بر سر برخورد به مذهب است. قبل از شما دوستان دیگری لب و لباب همین بحث را مطرح کردند و جواب دادیم. (به شماره ۱۰۳ رجوع کنید.) پایین تر مجدداً به این اشاره میکنم، و میکوشم اختلاف سیاسی مان را صریحتر نشان دهم. اما قبل از آن اجازه بدهید بحث دیگری را باز کنیم که به جای خود مهم است، و بی ارتباط به اصل مساله نیست.

«مارکسیست» ها عقب اند!

نثر و استدلال نوشته شما بطور نالازمی پیچیده است. بخشی از سخنان شما به بحث مربوط نیست یا حتی مفهوم نیست. این اولین بار نیست که با چنین ادبیاتی روبرو میشویم. به نظر میرسد در ایران در بین بخش هایی از روی آوردگان جوان به مارکسیسم، پیچیده گویی و استفاده از زبانی انتزاعی پر از مفاهیم اختیاری مد است. شاید این، تحت فشار سانسور اختناق اسلامی و الزام به رعایت نوعی «زبان ایروپ»، به عادت و فضیلت تبدیل شده است. شاید این تأثیرات غیر مستقیم پست مدرنیسم و «زبان» بازی ذاتی آن بر برخی روشنفکران جوان در ایران باشد. شاید تصور میشود برای آنکه مطلب «تئوریک» و «با کیفیت» جلوه داده شود، باید هزار و یک مقوله مربوط و نامربوط را کنار هم ردیف کرد تا مخاطب را مقهور «سواد» خود کرد. هرچه هست، چنین بیانی مضر است و ربطی هم با مارکسیسم ندارد. کمترین زیناش اینست که چنین «مارکسیست» هایی میتوانند تا ابد با هم مجادله داشته باشند و کسی هم چندان سر در نیابد که آنها واقعا چه میخواهند بگویند. نگاهی به وبلاگ ها ببیند و تشریح و بیان معمول بین جوانان را (که خیلی هایشان خود را چپ و مارکسیست نمی دانند) ملاحظه کنید. ایده ها بسیار شفاف و زمینی و موثر بیان میشوند. از این لحاظ برخی از مارکسیست های جوان ما از دنیای بلافضل خود قطعاً عقب اند. بگذارید این مساله را کمی بیشتر باز کنیم و امیدوارم که انتقادات و نکات این نوشته را شخصی برداشت نکنید. مدتی بود که مترصد نقد چنین گرایشی در بین برخی نویسندگان جوان داخل ایران بودیم و حالا نوشته

یک آشنا: زبان غامض

نوشته شما مرا یاد یک نکته از کنگره اتحاد مبارزان کمونیست در ۱۳۶۱ انداخت. آنجا ما گروهی از کمونیستهای جوان آنزمان (بقول آیت الله طالقانی، «جوجه کمونیست های زیر ۳۰ سال»!!) دور هم جمع شدیم تا چهار سال فعالیت عملی و مبارزه نظری مارکسیسم انقلابی ایران را نقد و جمع بندی کنیم و به اشکالات و نواقص کار خود بپردازیم. بحث های شورانگیز و تعیین کننده ای در گرفت که در چند نوشته منصور حکمت جمع بندی شده است. («کمونیستها و پراتیک پوپولیستی»، «سخنرانی اختتامیه کنگره اتحاد مبارزان کمونیست»، به سایت حکمت رجوع کنید.) یکی از نکاتی که همه بر آن توافق داشتیم این بود که تئوری و پراتیک کمونیستی غامض و پیچیده نیست. پیچیده اش کرده اند. ما هم با زبان بچه گانه برخی پوپولیستهای آنزمان (که مثلاً میخواستند به «زبان توده ها» حرف بزنند) مرزبندی کردیم و هم در عین حال تاکید کردیم که تئوری مارکسیسم با همه عمق و دقت آن بیان شرایط زندگی، منافع و مبارزه طبقه کارگر است و به سراسری خود این زندگی و مبارزه است. بعدها منصور حکمت همین نطفه انقلابی نگرش به مارکسیسم را بسط داد و نشان داد که چگونه کمونیسم کارگری جنبش زنده ای برای نابودی بردگی مزدی در همین جامعه موجود است. صریح و روشن راجع به همه مسائل جاری دنیا نظر دارد و با اتکاء به متمد علمی و انقلابی مارکس دنیا را نقد میکند و با پراتیک اجتماعی خود آنرا تغییر میدهد. بنظر من نوشته شما از چنین نگرش ساده، عمیق و علمی مارکسیستی بدور است. بگذارید یک مثال بزنیم:

از طنز تا به بورژوازی

نتیجه گیری و شاه بیت نوشته شما اینست: «طنز منطق و تنها منطق بورژوازی است. نقد را به طنز آلوده نکنید.» در این حکم کمی عمیق شوید. با هیچ چیز این دو جمله نمی توان موافق بود:

۱. «طنز منطق» نیست. طنز یک شیوه بیان است. یک نوع خاص بیان منطق است نه خود منطق. مثل اینکه بگویید کمندی منطق است. یا موسیقی منطق است. البته در طنز

در باب نقد طنز کیوان فضل

آقای مصطفی صابر، با سلام و خسته نباشید. از من خواستید تا طنز را با ذکر یک مورد نقد کنم. از این رو دلایل خود را با ذکر یک مثال در ذیل آورده ام که در مورد تمامی مطالب طنز نشریه صلق می کند. مايلم این مورد مطرح و به بحث گذارده شود و دلایل شما و دیگر دوستان را له یا علیه بزنم بدانم.

۱) طنز با کشاندن گفتارهای روزمره و مکالمات سطحی و پیش یا افتاده به حوزه سیاسی، و در جهت عکس آگاهی دهی طبقاتی و عقلائیت جمعی عمل کند. در واقع به جای آنکه حوزه عمومی را عقلائی و فلسفیزه نماید و مباحثات استدلالی و اقتناع عقلی را جایگزین روابط سطحی مبادله ای گرداند، آن را سطحی، مبتذل، و کم مایه جلوه میدهد.

۲) طنز در پس زمینه خود حوزه خصوصی را طبیعی و بدیهی می کند. طنز با متناقض نما دادن مباحث سیاسی و اجتماعی از دیدگاه فردی که در خانه گرم و نرم خود نشسته، حوزه خصوصی و خانواده و مبادلات فردی جهت توسعه قبیله و خانواده را تثبیت می نماید. البته مستقیماً چنین تأثیری ندارد بلکه در سکوت هیاهویی که برآه می اندازد زندگی فردی و خصوصی را با متناقض نمایی روابط جمعی و بدیهی می گرداند. (گامی در جهت فردگرایی اتمی و یا حتی تثبیت هویتهای قبیله ای و خانواده ای.)

۳) کشاندن طنز به حوزه مباحث سیاسی، در پس زمینه خود، ارزش مبادله فردی را بالا می برد. هر گونه رابطه غیر اقتصادی و بدون انگیزه تأمین حوائج فردی و خانوادگی در جامعه مسخره، متناقض نما و کمیک می شود. در اینجا این موضوع اهمیت ندارد که طنز چه می گوید و چه چیزی را نقد می کند و بلکه آنچه طنز به اجرا می گذارد مهم است یعنی بسط و توسعه موضع گیری های بورژوازی در زبان و متن. بازی با کلمات، لودگی، تمسخر، از مواضع ایدئولوژیکی بورژوازی است. برای بورژوازی اقتناع جمعی و عقاید فردی ارتباط چندانی به امور مهم و جلی یعنی تأمین نیاز های فردی در بازار آزاد یا نظام بورکراتیک ندارد و تنها گفتارهایی که در مبادلات فردی صورت می گیرد را تنها گفتارهای جنی بر می شمرد.

۴) طنز تنها قادر است در ساختارهای متنی روابط جانشینی برقرار نماید و یا از قیاسهای ساده و پیش پا افتاده بهره گیرد. در واقع طنز خود ساختار متن را نمی کشند بلکه تنها با یک سوی روابط جانشینی در

ساختار آنرا متناقض نما نشان می دهد و از جنیت آن می کاهد. مثلاً اگر در مقاله آقای صالحی (ج.ک. شماره ۱۲۲ ص ۲) یک مسلمان همان مطالب را می تواند بنویسد و تنها خدا و مارکس، و مسلمانان را با مارکسیستها جای نشین کند در این صورت همانطور که هیچ مارکسیستی با چنین ساختار طنز گونه ای دست از عقاید خود نمی کشد و حق دارد نقد مارکسیسم را منوط به نقد عقلائی آن باند، چنین ادعایی را به یک مسلمان نیز واگذار کرده ایم و در واقع از ابتدا با طنز شکست خود را در اقتناع جمعی و مباحثات فکری و سیاسی رقم زده ایم.

۵) این مورد که کارکرد طنز آن است که می توان حرفهایی را زد که به طور جلی قادر به بیان آن نیستیم در مورد نشریه جوانان صلق نمی کند. خوشبختانه شما برای نقد خود هیچ محدودیتی قائل نیستید. اما اگر به طور کل در نظر بگیریم، باید گفت این مورد نقد را به اطلاع رسانی صرف فرو می کاهد در حالیکه صرف بیان مطلبی که نمی توان جلی گفت، با آگاهی دهی طبقاتی و شفاف سازی حربه های ایدئولوژیکی حکومت طبقه برتر مغایر است. طنز همواره با تکیه بر سخن های دو پهلو، کنایه آمیز و مبهم شالوده عقیدتی نظام را به عنوان سخنی جلی ارزشگذاری می کند. کسی به خاطر اینکه شما جرات به خرج داده اید و حکومتی را مسخره کرده اید به خیابانها نمی ریزد و جان خود را به خطر نمی اندازد. طنز آفیونی بنتر از دین است چرا که طبقات پایین را به یک نیشخند و لیچار گویی راضی می کند. در سکوت این طنز یک جمله نهفته است که «ما تنها می توانیم مسخره کنیم» و کاری از دست ما بر نمی آید.»

براستی چرا باید سخنی باشد که نتوان به طور جلی بیان کرد آیا این دلیل بی ارزش برای ارزشگذاری طنز نیست؟ (۶) جای طنز در دستگاه نقادی نظام است. همواره باید مراقب پس زمینه ما بود. اگر اهدای جایزه صلح نوبل را به کرات تقد می کنید می بایست مراقب باشیم که در پس زمینه ما خود جایزه صلح نوبل را ارزشگذاری نکنیم. اگر تمام نشریه را انباشته از نقش دین کنیم پس زمینه ذهن عوام را بدیهی کرده ایم که کمونیسم را تنها بی خدایی می پندارند (صرفاً). اگر موضع گیری های پوپولیستی و بزرگمای های سیاسی کنیم جایگاه خود را در دستگاه نقادی اپوزیسیون که تنها هیاهو به راه می اندازد تثبیت کرده ایم. اپوزیسیون ملی و مذهبی مخالف جمهوری اسلامی اند اما در کنار نقد جمهوری اسلامی، ملت و مذهبی را تقییس می کنند که خود جمهوری اسلامی بر پایه های آن استوار است. می بایست مراقب باشیم که طنز برای ما چنین نقشی ایفا نکند. طنز منطق و تنها منطق بورژوازی است. نقد را به طنز آلوده نکنید. متشکرم.

آزادی، برابری، حکومت کارگری! چرا این شعار ما است؟!

میلاذ پرتوی

کمدی دیگر هیچ طرفداری ندارد. حالا چه رل اولش را خاتمی لبخند به لب بازی کند، چه شیرین عبادی بی روسری (البته در پاریس!) و ماتیک بر لب و جایزه نوبل در دست. نسل ما حالا نگاهی دیالکتیکی به تاریخ دارد. میباند که آزادی در ایران در اسارت سلطنت و مذهب بوده، سلطنتی که همیشه به مذهب باج داده و کنارش ایستاده. این نسل همین طور حتی دیگر گوش به حرف راست های پروغرب نخواهد داد، چه رسد به اینکه گذشته را دوباره اعاده کند. تا مدتی هم اینها آزادی را مثل مفلوکی اسیر رام به بازی بگیرند.

... مردم حالا دیگر این را پخویی میدانند که شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» تناقضی مضحک است و بس. ما نسل جوان این را نیک دریافته ایم و آزادی را هرگز اسیر و در بند نمی پذیریم. حالا دیگر حتی شیرین عبادی هایی هم که تازه سر از گورستان دوم خرداد برآورده اند کاری از پیش نخواهند برد. دیگر نسل جوان ما خوب میباند که دوباره با این اصطلاح مسخره «اسلام دمکراتیک» نمی توانند جوانان را پای صندوق رای ببرند. آزادی با مذهب هیچ سنجی ندارد. این

از صفحه ۵

«مارکسیسم» عبوس

یک ویدئوگیم طبقاتی!

اما اشکال اصلی حکم شما دقیقا همان چهارچوب آنست. اشکال در این است که بطور مستقیم و خطی و با تجرید غیر واقعی از مقوله «طنز» به مقوله «بورژوازی» میبرد و سپس به تعیین روابط اختیاری بین این دو مقوله میپردازد. در هیچ کجای این پروسه و این ربط دانهای اختیاری (چنانکه در مورد حکم پایانی شما نشان دادم) تجرید واقعی و علمی صورت نگرفته است. همه چیز یا در هوا و صفا مقوله است. این جلوه ای از آن نوع تفکری است که بالاتر اشاره کردم و ما در کنگره ام ک تقد میگردیم. یک جور مارکسیسم صوری که در متلودژی متافزیک است و بر سیاه و سفید کردن همه چیز و قرار دادن همه پدیده ها در دو ستون بورژوازی - ستون پرولتاریا و بعد سبک و سنگین کردن آنها متکی است. (برای مطالعه بیشتر به «سه منبع سه جز» سوسیالیسم خلقی» منصور حکمت رجوع کنید.) در این نحوه نگرش طبقات اجتماعی با همه پیچیدگی ها و ابعاد زنده موجودیتشان حذف میشوند و جامعه طبقاتی به یک ویدئوگیم «مارکسیستی» با شرکت «بورژوازی» و «پرولتاریا» تبدیل میشود. و اتفاقا همه پیچ و تاب دادن ها و مقوله تراشی ها و سیاه و سفید کردن ها و حمله آتشین به ضد قهرمان (بورژوازی) و به سینه زدن سنگ قهرمان (پرولتاریا)، در دنیای واقعی به نفع طبقه بورژوا و توجیه وضع موجود تمام میشود. اینرا پایین تر وقتی که به معنی واقعی و زمینی نوشته شما برسیم خواهیم دید. اما قبل از آن اشاره به گوشه هایی از نوشته شما میتوانم مفید باشد.

خصوصی و عمومی و...

طوری سخن میگوید که اولاً گویا طنز فقط در «عرصه خصوصی» مطرح است، ثانیاً عرصه خصوصی را خانواده و قبیله و اینجور چیزها تعریف میکنند و ثالثاً گویا «عرصه خصوصی» چیزی است که نباید از آن حرف زد،

اکنون مهمترین و کلیدی ترین شعار کمونیسم کارگری، آزادی، برابری، حکومت کارگری است. در سالهای اخیر فریاد آزادی و برابری جوانان در ایران تن حکومت اسلامی را لرزاند و رنگ سرخ نقش بند خیابانهای تهران و دیگر شهرها شده است. مردم ایران تجربه تلخ ۵۷ را دارند و اینبار شعاری را نمی پذیرند مگر با تفکر و تامل و با دیدگانی هوشیار. شعار آزادی و برابری که در اعتراضات اخیر در دل جوانان و کارگران جا باز کرده و به تمام کوچه های شهر رفته و به خانه های مردم نفوذ کرده، شعاری است که از ابتدا فقط شعار کمونیسم کارگری بود. من برخورد نکردم که برابری در حزب دیگری به شعار تبدیل شده باشد. برابری و آزادی که در حکومت کارگری نمایان است. در حکومت کارگری وجود

جهانیان نوید میدهند که روزی از شر بورژوازی (شیطان؟) رها خواهند شد. و در این راه فتوا میدهند که گویا طنز ضد پرولتاریا است! جالب اینجاست که این گونه «مارکسیست» ها در نامه های دیگرشان پیش ما شکایت میکنند که «مردم مذهبی» اند، «مردم از کمونیسم میترسند»، «آقا شما وقتی مذهب را مسخره میکنید فلان دانشجوی طرفدار شریعتی تشریه ما را نمی خواند!» و غیره. راستش اگر مردم از این «کمونیستها» بترسند، یا به عبارت روشنتر احساس فاصله و بیگانگی کنند، حق دارند. وانگهی چنین کسی خودش در شیوه تفکر و نگرش یک پا مذهبی است. کسی که فکرش در قفسه مقولات حبس شده، کسی که بیانش چنین غامض است، کسی که قادر نیست با همان «بیان روزه» (و گویا نجس و یا دستکم غیر موجه) واقفیات انکار ناپذیر و ملموس دنیای وارونه فعلی را پیش مخاطب خود افشا کند و او را به اتحاد و مبارزه علیه این وضع فرا بخواند، چیزی جز مومن یک فرقه دیگر و یک مذهب دیگر جلوه نخواهد کرد. چه دلیلی هست که مردم از مذهب خودشان دست بردارند و به یک مذهب دیگر (که دست کم به همان اندازه عجیب و مملو از دگم های خاص خودش است و مثلاً طنز را «تکبیر» میکنند!) روی آورند؟ خیلی جالب است که شما میگویید همانطور که یک مارکسیست با طنز از عقیده اش بر نمی گردد یک مذهبی هم با طنز به رد خدا نخواهد رسید. گویا جنگ مذاهب است! این چهارچوب ما نیست. بگذارید مساله را آنطور که هست، یعنی در چهارچوب اجتماعی اش ببینیم.

انقلاب ضد مذهبی

در ایران دارد یک انقلاب ضد مذهبی میجوشد و میخروشد. شاید بعد از انقلاب کبیر فرانسه، هیچ تحول اجتماعی در جهان معاصر به اندازه انقلاب در حال شکل گیری در ایران ضد مذهبی نبوده است. مردم دارند هر روز حاکمان مذهبی را دشنام میدهند. به خدا و پیر و بیغمبر شک میکنند. از نماز و روزه روبر میگردانند.

می آید. شاید این سوال باشد که حکومت کارگری یعنی چه؟ آیا این به معنی حکومت کارگران بر سایر اقشار جامعه نیست؟ جواب این سوال را با جمله ای از مارکس میتوان داد. کارگر وقتی آزاد میشود که جامعه را همراه خود آزاد کند. و آزادی جامعه در گرو آزادی کارگر است. آزادی در کنار برابری اقتصادی معنی میگیرد. بدین ترتیب طبیعی است که برابری فقط شعار کمونیسم کارگری است. کمونیسم کارگری حزب و جریانی است که در قالب حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی بدست می آید. آزادی بدون برابری سرایی بیش نیست. و راه رسیدن به برابری کمونیسم است. جهان بدون سوسیالیسم و بدون برابری به منجلابی تبدیل میشود.

تعداد روز افزونی لامذهب و آنتیست میشوند. جو ضد حکومت مذهبی و یزیزی از مذهب چنان است که رضا پهلوی و سروش و کلیور و گنجی و نوه خمینی و خلاصه تمامی نمایندگان طبقات دارا جز بخش بسیار انگشت شماری (نظیر ملاحسنی و شریعتمداری و غیره) دارند از ضرورت جنایی مذهب از دولت حرف میزنند و به اجبار «جام زهر» عقب نشینی از فعال مایشاء بی مذهب را سر میکشند. جو جامعه چنان ضد مذهبی است که خانم عبادی ظرف دو سه هفته حتی در بین بخش وسیعی از مدافعین اولیه اش از مقام «قهرمان» و «لیبرل» و «بانی ایران» به مقام «خان» و «آیت الله» تنزل میابد. سوال این است که این وسط کمونیستها چه کاره اند و چه امری را میخواهند در قبال مذهب به پیش ببرند؟ به نظر من اصل اختلاف با شما به این جا برمیگردد، نه اختلاف بر سر طنز و تعریف طنز. مقولاتی که شما چیده اید دست آخر باید به این سوال واقعی پاسخ دهد: در این اوضاعی که یک جامعه علیه حکومت مذهبی و حتی نفس مذهب (دستکم در بخش وسیعی از جامعه) بر میخیزد، کمونیستها در قبال مذهب چه میکنند. پاسخ ما البته روشن است. ما بیرحمانه و به همه طرق ممکن مذهب را افشاء میکنیم. ما میکوشیم نه فقط مذهب را از دولت و حکومت تماما بیرون کنیم بلکه تا سر حد ممکن تمام امتیازات تاریخی را که به زور و یا تحمق بدست آورده است از چنگ آن درآوریم. ما میکوشیم از جامعه «مذهب زدائی» کنیم. این طبعاً کاری سیاسی است. و این هم فقط گوشه ای از مجموعه کارهای ماست. طنز و مسخره کردن مذهب در این چهارچوب برای ما جایی دارد. ممکن است فلان دانشجوی هنوز طرفدار شریعتی احمهش از دست اناختن خدا توی هم برود. اما آن هزاران دانشجوی دیگری که از مذهب و حکومت مذهبی به جان آمده اند و خودشان دارند هر روز سر تا پای رژیم اسلامی و ایندولوزی و مذهبی را به سخره میگیرند، به ما جلب خواهند شد.

نسل جوان ما نسلی است که از همه تعابیر غلط از آزادی بیزار است. نسلی است که از دین این همه ظلم و نابرابری در سرتاسر جهان خسته شده است. نسلی است که میدانند آزادی نه در غالب سرمایه داری و بازار آزاد میسر است و نه در قالب ناسیونالیسم و نژادپرستی های متحرانته آزادی تنها در کنار برابری آزاد است. وقتی اقتصاد متکی بر بازار آزاد و سرمایه داری باشد و اختلاف طبقاتی حاکم باشد، فقیر و غنی باشد، چه جایی برای آزادی میماند؟! ما نسل جوان امروز آزادی بی قید و شرط را خواهیم و میبایم آزادی در کنار برابری که ارمغان کمونیسم کارگری است پایدار میماند. اینبار با شور و شعور خود فریاد برمی آوریم زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری.

طنز یا مذهب؟

اما بنظر میرسد شما خواهان چنین مبارزه پیگیری با مذهب نیستید. یا اگر هم هستید تا یکی خدا را مسخره میکند فوراً بخاطر «طنز» و «ابتئال» آن از جا می جید. نگرانید که نکند اینها «بزرگمائی» و «پوپولیسم» و «آلوده» کردن محیط «عقلاتی» باشد. تصور میکنید که اگر خلای مسخره و بی معنی را جلوی چشم همه بگیریم و به او بخندیم، «افیونی» بدتر از مذهب» را رواج داده ایم. (راستی خوب است بگویید چند تا دختر بچه تا حالا بخاطر طنز چادر بسر کرده اند؟ چند زن و مرد بخاطر طنز سنگسار شده اند؟ چند نفر منفجر شده اند؟) از گل بالاتر به حضرت باریتعالی نباید گفت و جز با ادب و استدلال در محضرش نباید حرف زد ولی بندگان کافر و طناز او را با سیلی از مقولات ترسناک و احکام نفس گیر هشدار میدهم. آیا به جای این ها بهتر و ساده تر نیست که با آن خدا گفت لطفاً مسخره نباشد. حرفهای چرت و بی معنی و مضحکش را پس بگیرد، لاقال بعنوان حقایق ازلی و ابدی و برتر از دانش بشر قلمداد نکند، آنها را بر زندگی و فکر بشر حاکم نکند، بخاطر همین مزخرفات هر روز در جایی بچه و بزرگ را منفجر نکند و اجازه دهد قرآن عزیزش در کنار حکایات ملانصرالدین در کتابخانه قرار گیرد تا نسل های آینده بخوانند و تبسم کنند؟ بالاخره کسی باید این حرفها، این حقایق را به خدا و پیروانش بزند؟

دقت کنید که جملات فوق بسیار جدی است. دیگر طرزی هم در بین نیست که شما خشم آتشین تشارش کنید. مایلیم نظر شما را بدانم. اگر این حرفها را قبول دارید آنوقت واقعا از خودتان پیرسید چرا وقتی همین حرفها در فرم و بیان طنز گفته میشود، بجای آنکه خنده تان بگیرد خشمگین میشوید و چنان احکام غلیظ در مورد طنز میدهید؟! (در ضمن یادتان نرود که با ابراز همین خشم و غضب اعتراف کرده اید که طنز قدرتی دارد که کلام جلی ندارد!)

برایتان آرزوی شادکامی دارم.

عیسی از تهران
آن روز نزدیک است

«سلام بهرام جان، مثل همیشه مردم فقط منتظر یه جرقه هستند که نفرت شون به رژیم نشان بدهند. این مردم از رژیم متفرنگند. من با این مردم زندگی میکنم. می بینم وقتی حرف از خامنه ای یا خاتمی میافته مردم چه عکس العملی از خود نشان میدهند. ولی وقتی میپرسم چرا نمی خواهید کاری بکنید میکنم میترسیم. واقعیتش هم همین هست. جمهوری اسلامی هر جنایتی بگین میکند. ولی روزی میرسه که این مردم پلر این رژیم در می آورند. و آن روز نزدیک است.»

منوچهر از آلمان
تو هم نکند!

«رفیق بهرام عزیز، خسته ناشید. در نشریه ۱۱۶ نامه ای بود از دوستی از ایران که پرسیده بود چگونه میشود سردبیری نشریه را بدست گرفت. متأسفانه در جواب این «شور» شما یک جواب بیهوده دادیم که این دوست حذافل و رشد بیابند.»

بهرام مدرسی: منوچهر عزیز، بیش از هر چیز ممنون از توجهت. جواب به نامه ها مختص به آنچه که در نشریه می آید نمی شود. هر نامه ای اگر لازم باشد جواب جداگانه هم دریافت میکند. در این مورد هم نامه جداگانه به آن دوستان نوشته ایم. من با شما موافقم که این شور را باید جواب گفت. همین کار را میکنیم.

سروش دانش ایران
چرا پسوند «ایران»؟

سوالی را فرستاده اند که دیگران طرح کرده اند ولی مایلند که پاسخ ما را هم بدانند: «حزب کمونیست کارگری که با ناسیونالیسم سازکاری ندارد، چرا اسم «ایران» رو به همراه خودش یکدک میکند؟ مگه ما با انترناسیونالیسم اعتقاد نداریم؟»

سروش عزیز: ما با ناسیونالیسم مبارزه میکنیم و هدف ما این است که سرانجام همه انسانهای روی زمین متحد و همبسته، فارغ از هر نوع تقسیم بندی، زندگی بهتری را شکل بدهند. اما از آنجا که خیالاتی و اتویست نیستیم و از همین دنیای واقعی باید شروع کنیم، به ناگزیر شرایط معینی به ما تحمیل میشود. تقسیم جهان به کشورها و مردم به ملت ها یک واقعیت است که نمی شود فوراً از آن عبور کرد. به قول مانیفست کمونیست کارگران ناچارند که ابتدا با بورژوازی خودی حسابشان

یک مذهب و یا آداب و رسوم. انسان آزاد است و باید آزادی اش را به دست آورد و حزب کمونیست کارگری در این راه از هیچ کوششی دریغ نکند. زنده باد منصور، زنده باد کمونیست کارگری، مرگ بر جمهوری آفتابه لکن!»

تشکر مجید عزیز. فقط اضافه کنم آن نقشه هایی که در کتابهای درسی تاریخ می بینیم که از چین تا مصر را رنگ سبز زده اند و رویش نوشته اند «ایران» باور ندارم. آن تاریخی است که ناسیونالیستها نوشته اند. شاید در وقت «امپراطوری هخامنشی» یا صحیح تر دولت اتحادیه قباایل پارس یک وقتی به قباایل و جوامع و تمدنهای اطراف هجوم برده و سرزمین آنها را «فتح» کرده و باج و خراج گذاشته بود، ولی ملت ایران و کشور ایران و حتی «مرز» به مفهومی که امروز میفهمیم حقیقتاً چیز تازه ای است. تاریخ تراشی یک ابزار ناسیونالیسم است.

بابک (از ایران)؟

گل آدم و سحابی

«آقای (بهرام) مدرسی عزیز سلام. نوشته ای در مورد تکامل را برایتان ارسال میکنم. اگر اشکال نداشت و صلاح دانستید در گروه یا نشریه از آن استفاده کنید. متشکرم، بابک.»

بابک عزیز نوشته شما جالب به نظر میرسد. حتماً آنرا در فرمت سبکی (ایچ تی ام ال) برای گروه جوانان کمونیست در یاهو بفرستید. برای روزنه هم خوب است. چاپ آن در جوانان کمونیست قبل از هرچیز به دلیل مطول بودن آن ممکن نیست. اما شاید بتوانید قطعات کوتاهی ویژه نشریه بنویسید. برای مثال در نوشته تان تکه ای را از آقای سحابی مطرح میکنید که میکوشد بر نص صریح قرآن که میگوید «آدم از گل آفریده شد» دبه در بیاورد و صورت «علمی» به آن دهد، که جالب است و موجب انبساط خاطر خوانندگان را فراهم میکنند.

بابک شدیدی ترکیه

من آزاد شدم!

«خلود یک سال پیش از جهنم جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی گریختم و به ترکیه و کمیساریای عالی پناهندگان پناه آوردم. ولی متأسفانه از طرف این سازمان پرونده ام بسته شد و در معرض خطر دیپورت به جمهوری اسلامی قرار گرفتم. مدتی مجبور شدم به صورت قاچاق زندگی کنم. خلود ۳ ماه پیش (همانطور که خبرش در این نشریه آمد) به اتفاق چند دوست پناهنده که اعضای حزب و فراسیون هستند تصمیم به تحصن بر علیه سیاستهای غیر انسانی کمیساریای عالی پناهندگان در جلوی درب این سازمان گرفتیم. در روز ۲۲ این تحصن یعنی ۲۱ اکتبر در حال بازگشت از محل تحصن توسط پلیس امنیتی ترکیه به بهانه اقامت غیر قانونی دستگیر شدم. پلیس ترکیه قصد دیپورت سریع من

پسر و دوست دختر و کلا برقراری روابط جنسی افراد بزرگسال تصمیم آزادانه و داوطلبانه خودشان است و هیچ مرجع و مقامی (از جمله حزب) حق دخالت در آن ندارد. بنا بر این سوال شما میتوان این باشد: «یک دختر یا پسر که بخواهد همسر انتخاب کند چه باید کند؟» خوب طبعاً آشنا شدن با همبگیر در محیط فعالیت اجتماعی، کار، تحصیل، گردهمایی ها و کلا فعالیت مشترک اولین قدم است. بقیه اش دیگر انتخاب و تشخیص خودتان است.

سیما امیدوار تهران
چند انتقاد

«آقای صابر عزیز سلام. به نظر مصاحبه های طولانی هر هفته خسته کننده و تکراری شده است. بهتر نیست این قسمت کمتر و کوتاهتر بشه؟ و این که یک سری از پاسخ به نامه ها به نظر خصوصی میتونه حل بشه. مثلاً نامه هایی که فقط در حد تشکر است و یا جوابشون اینه که «مقاله تون خنده شد، چاپ خواهد شد.» و از این قبیل که من خواننده نه چیزی میفهمم و نه سدی میبرم. ضمناً شما یک ویژه نامه ۱۶ صفحه ای داشتید (سالگرد شریه) و اون پر از نظرات بچه ها بود. به نظر بعد از اون نظرخواهی تغییریه در نشریه در جهت خواست و پیشنهاد بچه ها داده نشد. و اینکه من از دوستانم میشنوم که خیلی از مقالاتی که فرستاده اند چاپ نشده و گویا دلیلی هم برایش ارسال نشده. از جمله خود من که شما همیشه متو تشویق به نوشتن میکنید و متن این جسارت رو به خرج میدهم و علیرغم تجربه کمی که دارم مینویسم. ولی شما بی پاسخ میگزارید و عیب هایش رو نمی گوید. هر مقاله ارزش چاپ شدن نداره ولی ارزش ارزیابی رو داره. چرا که کمک میکنه نقاط ضعف و قوت مقالاتتان رو متوجه بشیم. نکات لازمی آمد.»

سیما جان برای خودت هم نوشتم که سرم شلوغ بود و فوراً نتوانستم به تو جواب بدم. مقاله ات هم همانوقت که این نامه بدستم رسید در حال چاپ بود و شماره قبل چاپ شد. و اینکه بازهم بیشتر بنویس. دوستانی هم که میگویند اگر مقاله شان چاپ نشده یا در همین نشریه دلیش را نوشته ام و ولی اینجا میخواهم بگویم که من حقیقتاً به بعضی کارها دیگر نمی رسم. توجه کن نشریه و سردبیر آن تعهد حقوقی ندارد که به تمام نامه ها جواب بدهد و یا در مورد مقالات نظرش را بگوید. من البته شخصاً تمام تلاش را میکنم ولی دست آخر مجبور میشوم کارهایی را حذف کنم. از این بابت از همه عذر میخواهم. ولی خود تکه دوم بحث ات جواب یک انتقاد خودت را میدهد. بخش نامه ها این حسن را هم دارد که حتی الامکان نامه ای بی پاسخ نماند و هر

سیما امیدوار تهران
چند انتقاد
«آقای صابر عزیز سلام. به نظر مصاحبه های طولانی هر هفته خسته کننده و تکراری شده است. بهتر نیست این قسمت کمتر و کوتاهتر بشه؟ و این که یک سری از پاسخ به نامه ها به نظر خصوصی میتونه حل بشه. مثلاً نامه هایی که فقط در حد تشکر است و یا جوابشون اینه که «مقاله تون خنده شد، چاپ خواهد شد.» و از این قبیل که من خواننده نه چیزی میفهمم و نه سدی میبرم. ضمناً شما یک ویژه نامه ۱۶ صفحه ای داشتید (سالگرد شریه) و اون پر از نظرات بچه ها بود. به نظر بعد از اون نظرخواهی تغییریه در نشریه در جهت خواست و پیشنهاد بچه ها داده نشد. و اینکه من از دوستانم میشنوم که خیلی از مقالاتی که فرستاده اند چاپ نشده و گویا دلیلی هم برایش ارسال نشده. از جمله خود من که شما همیشه متو تشویق به نوشتن میکنید و متن این جسارت رو به خرج میدهم و علیرغم تجربه کمی که دارم مینویسم. ولی شما بی پاسخ میگزارید و عیب هایش رو نمی گوید. هر مقاله ارزش چاپ شدن نداره ولی ارزش ارزیابی رو داره. چرا که کمک میکنه نقاط ضعف و قوت مقالاتتان رو متوجه بشیم. نکات لازمی آمد.»

سیما جان برای خودت هم نوشتم که سرم شلوغ بود و فوراً نتوانستم به تو جواب بدم. مقاله ات هم همانوقت که این نامه بدستم رسید در حال چاپ بود و شماره قبل چاپ شد. و اینکه بازهم بیشتر بنویس. دوستانی هم که میگویند اگر مقاله شان چاپ نشده یا در همین نشریه دلیش را نوشته ام و ولی اینجا میخواهم بگویم که من حقیقتاً به بعضی کارها دیگر نمی رسم. توجه کن نشریه و سردبیر آن تعهد حقوقی ندارد که به تمام نامه ها جواب بدهد و یا در مورد مقالات نظرش را بگوید. من البته شخصاً تمام تلاش را میکنم ولی دست آخر مجبور میشوم کارهایی را حذف کنم. از این بابت از همه عذر میخواهم. ولی خود تکه دوم بحث ات جواب یک انتقاد خودت را میدهد. بخش نامه ها این حسن را هم دارد که حتی الامکان نامه ای بی پاسخ نماند و هر

تلویزیون انترناسیونال

یکشنبه ها و جمعه
۵:۳۰ تا ۶:۳۰ عصر
به وقت تهران
ماهواره کانال یک

برنامه های تلویزیون انترناسیونال
در اروپا و آمریکای شمالی هم
پخش میشود. این برنامه ها
از طریق سایت روزنه نیز قابل
دسترسی خواهند بود.

میل: wpi_tv@yahoo.com

تلفن ۳۷ ۲۲ ۵۹۰ ۷۸۱ ۰۰۴۴

فکس ۱۷۳۳ ۲۱۲ ۵۰۳ ۰۰۱

طول موج جدید

رادیو انترناسیونال

رادیو انترناسیونال هرروز ساعت ۹
شب به وقت تهران روی طول موج ۴۱
متر برابر با ۷۴۹۰ کیلو هرتز پخش
خواهد شد.

برنامه رادیویی سازمان

جوانان کمونیست

شنبه ها ۹:۱۵ تا ۹:۳۰

طول موج جدید رادیو انترناسیونال را به
اطلاع همه دوستان و آشنایان خود برسانید.

Payamgir radio:

+46 8 659 07 55

Tel: +44 771 461 1099

& +46 70 765 63 62

Fax: +44 870 129 68 58

radio7520@yahoo.com

www.radio-

international.org

بامداد

http://bamda.blogspot.com

زنده یاد پونده:

آزادی اندیشه، بیان و نشر نباید
به هیچ و محدود، مقید و مشروط
شود. آزادی انتقاد، آزادی ابراز عقاید
مخالف، هر قدر هم به نظر عده ای
ناپسند، و زیان بخش و انحرافی
باشد، در جامعه ای دموکراتیک باید
به طور مطلق باقی بماند.
فقط کسانی با آزادی بی قید و
شرط بیان مخالف اند که ریگی به
کفش دارند و از آگاهی مردم و
آشکار شدن همه واقعیات می ترسند.

از صفحه ۷

نامه های شما

دوست عزیز بامداد چه بر سر مقاله
او رفته است. حتی اگر در حد «خواننده
شد، چاپ میشود» باشد. برای مثال
اگر آن چهار کلمه را دو هفته قبل
نوشته بودم شاید سیمای عزیز این
بخش انتقادش را نمی نوشت. بهر حال
از شوخی گذشته، بخش نامه ها چه
آنجا که خواننده ای تشکر میکند (که
راستش این تکه ها خیلی وقتها حذف
میشود و شما بخش کمی از آنرا می
بینید) چه آنجا که انتقاد میکند،
یکجور سوخت و ساز واقعی نشریه و
مخاطبش را نشان میدهد. این در جلب
خوانندگان جدید به نشریه موثر است.
اگر من مشکلی با نامه ها داشته
باشم کار زیادی است که میطلبم! در
مورد مصاحبه ها تلاش من اینست
که حتی الامکان مطالب نشریه خلاصه
باشد، اما بعضی بحث ها را نمی شود
در حجم کوتاه به سرانجام رساند. به
نظم هر مورد که تکراری و خسته
کننده است را بطور مشخص بگو تا
بشود بحث کرد. در مورد نظرات
خوانندگان عزیز هم که تا آنجا که
موافق بوده ام و امکانش بوده است،
آنرا انجام داده ایم. دقت کن که در
همان شماره نظرات متناقض یکدیگر
کم نبود. در این مورد هم باید مشخص
بحث کرد.

- نمی دونم در روز با چند نفر
سرکار دارید یا اصلا وقت اینو دارید
که به دور از اطراف خودتون دقیق
بشید یا نه. من به عنوان یه مغازه
دار توی بازار خیلی به اطرافم دقیق
میشم. مخصوصا به جوانای هم سن
و سال خودم و کوچکترا.

بحث من در مورد پرسودختری
دیبرستانیه که همش وقتشون تو بازار
به هلر میدن. بی هدف و بدون توجه
به آینده. یه نسل بی هویت و بدون
هدف. تنها فکر و ذکرشون اینه که
بیان سر بازار تا یه دختر بهشون بخنده



با بالاخره بعد از ۷-۸ سال کشی و
قوس چند ماه پیش آبادان بندر آزاد
اعلام شد. مردم همه خوشحال ولی
آخه به چه قیمتی. شهری که طبق
آمار دقیق سازمان بهزیستی کشور به
انرازه ۴ استان حقوق بگیر از بهزیستی
داره بندر آزاد شدنش چیه. شهری که
تنها منبع درآمدش کارکنان پالایشگاه
هستند و فقر درش بی داد میکنه
چرا باید بندر آزاد بشه. در همین چند
ماه به غیر از گرونی کاذب املاک و
کرایه ها ارمان دیگر داشته آیا؟
طرحهای عظیمشون تا ۱۰ سال آینده
جواب میدن. بیاید یه کم واقع بین
باشیم. آیا با بندر آزاد شدن آبادان
حقوق ها هم میره بالا یا اون آدمی
که تمام تابستونو بدون کولر سر
میکنه قراره یه دفعه خونش ایرکاندیشن
دار بشه. نمی دونم شاید هم یه مانور
تبلیغاتی باشه برای حضرات تا دوباره
رای و مجلس رو مال خود کنند.

خدا، لاشخور و نگرانی جنتمن



لینک

علی فرهنگ

نیمه تاریک من

http://www.savagerock.com

And Justice For All

یه دفعه یادم نیست کجا، یه
بابایی گفتش من خدا رو اونجا
میبینم که یه نوزاد ۳ روز زیر آوار
زنده میمونه. احتمالن یه بابای دیگه
ازش پرسیده بوده تو خدا رو کجا
میبینی! من اون موقع خندیدم به این
حرفش.

دیشب تو ویلاگ جیمز این عکسه
رو دیدم یاد حرف اون بابا افتادم. این
عکس مال یه خشکسالیه معمولیه
که هر چند وقت یه بار تو سودان
پیش میاد. هر دفته حداقل ۲۰-۳۰
هزار تا بچه از گرسنگی و تشنگی
میمیرن. اون لاشخوری که بالای عکس
میبینی منتظره بچه آخرین جونش
رو بکنه، بچه داره سعی میکنه
خودش رو برسونه به یه ایستگاه
پخش غذای سازمان ملل. این عکسه
جایزه پولیتزر رو برده ولی چه فایده
که خود عکاس ۳ ماه بعد از دیدن
این صحنه از فرط افسردگی خودش
رو کشته.

من میخواستم بگم که من خدا
رو اونجا میبینم که بچه ۳ ماهه فقط
به جرم اینکه تو یه کشور اسلامی به
اسم سودان به دنیا اومده از گرسنگی
میمیره ولی بعدش که خوب فکر
کردم دیدم که خدا رو اونجا نمیبینم،
ولی به همون خدا اگه میدیدمش تف
مینداختم تو صورتش.

آبادانی جنتمن

http://gentelman.persianblog.com

تلفنهای تماس با دبیران سازمان کمونیست:

0045 51 80 26 10

0031-613248331

0049 1632693033

0046 70 678 1198

001 604 730 5566

0044 77 61 10 6683

00905552048603

0046 70 48 68 647

0049 174 944 02 01

fax:001 781 735 8359

bahram-modarresi@web.de

دانمارک:

هلمند:

آلمان:

سوئد:

کانادا:

انگلاستان

ترکیه:

دبیر تشکیلات خارج:

دبیر کمیته مرکزی: بهرام مدرسی

مشاور دبیر: ثریا شهابی

آدرس پستی: Jawanan

Postfach 620 515

10795 Berlin

Germany

جوانان کمونیست

نشریه سازمان جوانان
حزب کمونیست کارگری ایران

mosaber@yahoo.com

مصطفی صابر

Tel: 001 604 730 5566

www.jawanan.org

www.m-hekmat.com

www.rowzane.com

www.hambastegi.org

www.medusa2000.com

www.wpiran.org

www.childrenfirstinternational.org

از این سایت ها دیدن کنید:

به سازمان جوانان کمونیست پیوندید!